

به سلسله پژوهشهای درباره اندیشمندان و بزرگ مردان:

شاعر، موسیقی دان و نوازنده ی معروف ابو عبدالله جعفر رودکی

استاد (صبح)



بیشتر مورخان و پژوهشگران در این که رود کی پدر شعر پارسی نوین (پارسی معاصر) بیست و پنج دسامبر سال هشتصد و پنجاه و هشت میلادی به دنیا آمده است متفق القولند و برخی هم با محاسبات خود، وقوع آن را در همان روز ولی در سال هشتصد و پنجاه میلادی نوشته اند. سالی درگذشت وی نوصدوچهل میلادی است که چند پژوهشگر، درست آن را سال نوصدوچهل و یک میلادی می دانند.

رودکی شاعر مشترک همه پارسیان جهان و از عوامل وحدت فرهنگی مردمی است که در قطعات منفصله منطقه زندگی می کنند و نیاکان و در نتیجه خصلت ها و منش مشترک دارند. ابو عبدالله جعفر ابن محمد (رودکی) در رودك سغد خراسان به دنیا آمد و در ناحیه ای نه چندان دور از زادگاهش مدفون شده است. میخائیل میخائیلویچ گراسیموف باستان شناس و انسان شناس روس (۱۹۰۷ - ۱۹۷۰) گور او را یافته و از روی بقایای استخوانهایش مجسمه او را ساخته است.

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه.



رودکی، ابو عبدالله جعفر فرزند محمد فرزند حکیم فرزند عبدالرحمان فرزند آدم.

از کودکی و چگونگی تحصیل او آگاهی چندانی به دست نیست. در هشت سالگی قرآن آموخت و آن را از بر کرد و از همان هنگام به شاعری پرداخت. برخی می گویند در مدرسه های سمرقند درس خوانده است. آنچه آشکار است، وی شاعری دانش آموخته بود و تسلط او بر واژگان پارسی چندان است که هر فرهنگ نامه ای از شعر او گواه می آورد.

از هم عصران رودکی، منجیک ترمذی (نیمه دوم سده چهارم) و پس از او فرخی (چهارصدویست و نو - ق) استاد موسیقی زمانه خویش بودند. شاعران، معمولاً قصیده هایشان را با ساز و در یکی از پرده های موسیقی می خواندند. هرکس که صدایی خوش نداشت یا موسیقی نمی دانست، از راوی می خواست تا شعرش را در حضور ممدوح بخواند. رودکی، شعرش را با ساز می خواند.

رفته رفته آوازه رودکی به دربار سامانیان رسید و نصر بن احمد سامانی (سه صدویک - سه صدوسی و یک - ق) او را به دربار فرا خواند. برخی بر این گمانند که او پیش از نصر بن احمد به دربار سامانیان رفته بود، در آنجا بزرگترین شاعر دربار سامانی شد. در آن روزگار در محیط ادبی، علمی، اقتصادی و اجتماعی فرارود، آن چنان تحولی شگرف روی داده بود که دانش پژوهان، آن دوره را دوران نوزایی (رسانس) می نامند. بر بستر چنین زمینه مناسب اقتصادی، اجتماعی و برپایه دانش دوستی برخی از پادشاهان سامانی، همچنین با تلاش و خردمندی وزیرانی دانشمند و کاردان چون ابوالفضل بلعمی (سه صدوسی - ق) و ابوعلی محمد جیهانی (سه صدوسی و سه - ق)، بخارا به صورت مرکز بزرگ علمی، ادبی و فرهنگی درآمد.

دربار سامانیان، محیط گرم بحث و برخورد اندیشه شد و شاعران و فرهنگمداران از راههای دور و نزدیک به آنجا روی می آوردند. بهترین آثار علمی، ادبی و تاریخی مانند شاهنامه منصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی (سده چهارم هجری)، عجایب البلدان، حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیه، ترجمه تفسیر طبری که چند تن از دانشمندان فراهم کرده اند، ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی، آثار ابوریحان بیرونی (چهارصدوچهل - ق) و ابوعلی سینا (چهارصدویست و هشت - ق) در روزگار سامانیان پدید آمدند.

دانشمندان برجسته ای مانند محمد زکریای رازی (سه صدوسیزده - ق) ابونصر فارابی (سه صدوسی و نو - ق)، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و بسیاری از شاعران بزرگ مانند فردوسی (چهارصدوده / چهارصدوشانزده - ق) در این روزگار یا متأثر از آن برآمده اند. بزرگترین کتابخانه در آن دوران

در بخارا بود که ابوعلی سینا آن را دید و گفت که نظیر آن را هرگز ندیده است. تأثیر این تحول، نه تنها در آن دوره که در دوران پس از آن نیز پیدا است.

رودکی فرزند چنین روزگاری است. وی در دربار سامانی نفوذی فراوان یافت و به ثروتی افزون دست یافت. نفوذ شعر و موسیقی او در دربار نصرین احمد چندان بود که داستان بازگشت پادشاه از هرات به بخارا، به خوبی بیانگر آن است.

درباریان و شاعران، همه او را گرامی می داشتند و بزرگانی چون ابوالفضل بلعمی و ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت، شاعر و فیلسوف. شهید بلخی (سه صدوبیست و پنج - ق) و ابوالحسن مرادی شاعر با او دوستی و نزدیکی داشتند. گویند که وی از آغاز نابینا بود، اما با بررسی پروفیسور گراسیموف (نوزده هفتاد- م) بر جمجمه و استخوانهای وی آشکار گردید که در دوران پیری با فلز گذاخته ای چشم او را کور کرده اند، برخی استخوانهایش شکسته بود و در بیش از هشتاد سالگی درگذشت.

رودکی گذشته از نصرین احمد سامانی کسان دیگری مانند امیر جعفر بانویه از امیران سیستان، ابوطیب مصعبی، خاندان بلعمی، عدنانی، مرادی، ابوالحسن کسایی، عماره مروزی و ماکان کاکای را نیز مدح کرده است.

از آثار او بر می آید که به مذهب اسماعیلی گرایش داشته است؛ شاید یکی از علتهای کور شدن او در روزگار پیری، همین باشد. با توجه به مقاله کریمسکی، هیچ بعید به نظر نمی رسد که پس از خلع امیر قرمطی، رودکی را نیز به سبب هواداری از آنان و بی اعتنایی به مذهب رایج زمان کور کرده باشند.

آنچه مسلم است زنده گی صاحبقران ملک سخن ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی در هاله ای از رمز و راز پوشیده شده است و با اینکه بیش از هزار و صد سال از مرگ او می گذرد، هنوز معماهای زندگی او حل نشده و پرده ای ابهام بر روی زندگی پدر شعر پارسی سایه گسترده است.

رودکی در پیری با بی اعتنایی دربار روبرو شد و به زادگاهش بازگشت؛ شعرهای دوران پیری او، سرشار از شکوه روزگار، حسرت از گذشته و بیان ناداری است. رودکی از شاعران بزرگ سبک خراسانی است. شعرهای اندکی از او به یادگار مانده، که بیشتر به صورت بیت هایی پراکنده از قطعه های گوناگون است.

کامل ترین مجموعه عروض پارسی، نخستین بار در شعرهای رودکی پیدا شد و در همین شعرهای باقی مانده، سی و پنج وزن گوناگون دیده می شود. این شعرها دارای گشاده گی زبان و توانایی بیان است. زبان او، گاه از سادگی و روانی به زبان گفتار می ماند. جمله های کوتاه، فعلهای ساده، تکرار فعلها و برخی از اجزای جمله مانند زبان محاوره در شعر او پیداست. وجه غالب صور خیال در شعر

او، تشبیه است. تخیل او نیرومند است. پیچیدگی در شعر او راه ندارد و شادی گرای و روح افزایی، خردگرایی، دانش دوستی، بی اعتبار دانستن جهان، لذت جویی و به خوشبختی اندیشیدن در شعرهای او موج می زند. وی نماینده کامل شعر دوره سامانی و اسلوب شاعری سده چهارم است.

تصویرهایش زنده و طبیعت در شعر او جاندار است. پیدایش و مطرح کردن رباعی را به او نسبت می دهند. رباعی در بنیاد، همان ترانه هایی بود که خنیاگران می خوانده اند و به پهلویات مشهور بوده است؛ رودکی به اقتضای آواز خوانی به این نوع شعر بیشتر گرایش داشته، شاید نخستین شاعری باشد که بیش از سایر گویندگان روزگارش در ساختن آهنگها از آن سود برده باشد. از بیتها، قطعه ها، قصیده ها و غزلهای اندکی که از رودکی به یادگار مانده، می توان به نیکی دریافت که او در همه فنون شعر استاد بوده است.

تعداد شعرهای رودکی را از صد هزار تا یک میلیون بیت دانسته اند؛ آنچه اکنون مانده، بیش از هزار بیت نیست که مجموعه ای از قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی را در بر می گیرد. از دیگر آثارش منظومه کلילה و دمنه است که محمد بلعمی آن را از عربی به پارسی برگرداند و رودکی به خواسته امیرنصر و ابوالفضل بلعمی آن را به نظم پارسی در آورده است (به باور فردوسی در شاهنامه، رودکی به هنگام نظم کلילה و دمنه کور بوده است).

این منظومه مجموعه ای از افسانه ها و حکایت‌های هندی از زبان حیوانات قابل است که تنها صدوبیست و نو بیت آن باقی مانده است و در بحر رمل مسدس مقصور سرود شده است؛ مثنویهای دیگری در بحرهای متقارب، خفیف، هزج مسدس و سریع به رودکی نسبت می دهند که بیت‌هایی پراکنده از آنها به یادگار مانده است. گذشته از آن شعرهایی دیگر از وی در موضوعهای گوناگون مدحی، غنایی، هجو، وعظ، هزل، رثاء و چکامه، در دست است.

عوفی درباره او می گوید: که چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گرفت و معنای دقیق می گفت، چنانکه خلق بر وی اقبال نمودند و رغبت او زیادت شد و او را آفریدگار تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود. از ابوالعبک بختیار بر بط بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او به اطراف واکناف عالم برسد و امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود، او را به قربت حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید.

زادگاه او قریه بنج از قراء رودک سمرقند است. بعضی او را کور مادر زاد دانسته اند و عقیده برخی بر آن است که در اواخر عمر نابینا شده است. وفات وی به سال سه صدوبیست هجری در زادگاهش قریه بنج اتفاق افتاده و در همان جا به خاک سپرده شده است. رودکی در سرودن انواع شعر

مخصوصاً قصیده، مثنوی، غزل و قطعه مهارت داشته است و از نظر خوشی بیان در تاریخ ادبیات پارسی پیش از او شاعری وجود ندارد که بتواند با وی برابری کند.

به واسطه تقرب به امیر نصر بن احمد سامانی (سه صدویک - سه صدوسی ویک) رودکی به دریافت جوایز و صله فراوانی از پادشاه سامانی و وزیران و رجال در بارش نائل گردید و ثروت و مکنتی زیاد به دست آورده است چنانکه به گفته نظامی عروضی هنگامی مه به همراهی نصر بن احمد از هرات به بخارا می رفته، چهار صد شتر بنه او بوده است.

علاوه بر دارا بودن مقام ظاهری رفعت پایه سخنوری و شاعری رودکی به اندازه ای است که از معاصران او شعرای معروفی چون شهید بلخی و معروفی بلخی او را ستوده اند و از گویندگان بعد از او کسانی چون دقیقی، نظامی عروضی، عنصری، فرخی و ناصر خسرو از او به بزرگی یاد کرده اند.

زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که به روز تو آرزو مند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه
کرا زبان نه به بند است پای دربند است .
غزل دیگری :

ای آنکه غمگنی و سزاواری
و ندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد
بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را؟
گیتی ست، کی پذیرد همواری؟
مستی نکن که او نشنود مستی
رازی مکن که نشنود او زاری
شو، تا قیامت آید زاری کن!
کی رفته را به زاری باز آری؟
آزار بیش بینی زین گردون

گر تو به هر بهانه بیازاری
گوئی گماشته است بلائی او
بر هر که تو بر او دل بگماری
ابری پدیدنی و کسوفی نی
بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم
بر خویشتن ظفر ندهی باری
اندر بلائی سخت پدید آید
فضل و بزرگمردی و سالاری .

مهمترین کار رودکی به نظم در آوردن کلیله و دمنه است، متأسفانه این اثر گرانبها مانند سایر آثار و مثنویهای رودکی گم شده است و از آن جز ابیاتی پراکنده در دست نیست. از ادبیات پراکنده ای که از منظومه کلیله و دمنه و سایر مثنویهای رودکی باقی مانده است می توان فهمید که صاحبقران ملک سخن لقبی برارنده او بوده است. در شعر او قوه تخیل، قدرت بیان، استحکام و انسجام کلام همه با هم جمع است و بهمین دلیل در دربار سامانیان، قدر و مرتبه ای داشت که شاعران بعد از او همیشه آرزوی روزگار او را داشتند.

مقام رودکی در ادبیات پارسی



از نظر صنایع ادبی گرانبهاترین قسمت آثار رودکی مدایح او نیست، بلکه مغازلات اوست که کاملاً مطابق احساسات آدمی است، شاعر شادی پسند بسیار جالب توجه و شاعر غزلسرای نشاط انگیز، بسیار ظریف و پر از احساسات است.

گذشته از مدایح و مضمون های شادی پسند و نشاط انگیز در آثار رودکی، اندیشه ها و پندهایی آمیخته به بدبینی مانند گفتار شهید بلخی دیده می شود. شاید این اندیشه ها در نزدیکی پیری و هنگامی که توانگری او بدل به تنگدستی شده نمو کرده باشد، می توان فرض کرد که این حوادث در زندگی رودکی، بسته به سرگذشت نصر دوم بوده است. پس از آنکه امیر قرمطی را خلع کردند مقام افتخاری که رودکی در دربار به آن شاد بود به پایان رسید. با فرا رسیدن روزهای فقر و تلخ پیری، دیگر چیزی برای رودکی نمانده بود، جز آنکه بیاد روزهای خوش گذشته و جوانی سپری شده بنالد و مویه کند.

هم چنان سرمه که دخت خوب روی
هم به سان گرد بردارد ز روی
گرچه هر روز اندکی برداردش
بافدم روزی به پایان آردش.



قصیده های رودکی در نهایت لطف و استحکام و مثنوی هایش سنجیده و رقت انگیز بود. عنصری بر او رشک می برد؛ غزل را «رودکی وار» نیکو می دانست و اعتراف می کرد که غزل او رودکی وار نیست. از دیوان عظیم رودکی که گفته اند صد دفتر شعر بوده، بیش از حدود هزار بیت بر جای نمانده است.

وی علاوه بر قصیده و غزل و قطعه و حتی رباعی، چند مثنوی نیز سروده است. مثنوی کلیله و دمنه و منظومه ی سند باد نامه، از آن جمله اند و از آن ها جز ابیاتی پراکنده در دست نیست. رودکی در سرودن قصیده های مدحی و وصفی استاد بوده و به سبک خاصّ روزگار خود شعر می گفته است که امروز آن را سبک خراسانی یا ترکستانی می نامند و از خواصّ عمده ی آن، سادگی و در عین حال متانت و استحکام را بر می شمردند.

رودکی نه تنها شاعر بلکه نوازنده و خواننده هم بود. مجسمه های او در میدانهای شهرهای کشورهای پارسی زبان قرار داده شده است تا از زحمات و خدمات او قدردانی شده باشد. پیش از رودکی هم شاعران پارسی گو بودند، ولی رسم بر این شده است که بگویند: شعر پارسی با رودکی دوباره به

دنیا آمده است. به نوشته برخی از مورخان، رودکی متمایل به اسماعیلیه بود و اواخر عمر که در بخارا و بویژه در دربار سامانیان مخالفت سخت با اسماعیلیه شده بود مجبور به ترک این شهر و بازگشت به زادگاهش شده بود که وفات او در سال بعد اتفاق افتاده بود. وی قبل از ترک بخارا مورد بی مهری مقامات حکومتی قرار گرفته بود.

میان مورخان ادبیات در این مورد که رودکی نابینای مادرزاد بود و یا در جوانی نابینا شده بود و یا اینکه اواسط عمر؛ اختلاف نظر وجود دارد. از توصیف هایی که در اشعار کرده و رنگهارا به درستی مشخص ساخته است به نظر نمی آید که نابینای مادرزاد بود و به احتمال زیاد در مقطعی از عمر کور شده بود. به گفته خود او، بدون آموزگار به این مرتبه از هنر و ادب دست یافته بود که این اظهار نشان می دهد از هوش و استعداد فراوان برخوردار بوده است.

از اشعار رودکی اعم از غزل، قصیده، رباعی و ... که در بیش از صد دفتر (بالغ بر دهها هزار بیت) درج شده بودند بیش از هزار بیت در دسترس نیست. اشعار باقی مانده از رودکی تسلط گسترده او را بر زبان و واژگان پارسی ثابت می کند. وی یکی از بیست و هفت شاعر پارسی گوی دوران سامانیان بود، ولی برتر از همه. گویند رودکی در صدد به نظم در آوردن کلیله و دمنه هم بود. این اندرز همیشه زنده و ورد زبان مورخان را رودکی برپایه همان کتاب سروده است:

هرکه نامخت (نیاموخت) از گذشت روزگار (تاریخ) - نیز ناموزد ز هیچ آموزگار.

مرور بر اشعار رودکی نشان می دهد که پارسی امروز با زبان هزار و صد سال پیش تفاوت زیاد ندارد و این استواری منحصر به فرد زبان پارسی را در میان زبانهای دیگر، باید مرهون شعرای پارسی گویی چون رودکی، فردوسی، مولانای بلخ و ... بود و عمیقاً قدردانشان باشیم. زبان پارسی به خاطر اشعار آنان بوده که این چنین استوار باقی مانده است. دانشمندان معاصر رودکی وی را ستوده اند از جمله ابوالفضل بلعمی.

رودکی در باب اندرز هم اشعار متعدد گفته از جمله:

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان غم مخور، زنهار بسا کسا که به روز تو آرزومند است
همچنین:

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری

و نیز:

مہتران جهان همه مردند مرگ را سر فرو همی کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان که، همه کوشک ها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز نه به آخر، به جز کفن بردند.

رودکی نخستین شاعری بوده که خردورزی و تفکر را ستوده است. سخنان او در قوت تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت و وصف کم نظیر است و لطافت، متانت و انسجام خاصی در اشعار وی دیده می شود.

شعر او ساده و کلام او نرم، روان، لطیف و از اغراقهای بی معنی شاعران ادوار بعد به دور است. در بیشتر سرودههای او روح طرب، شادی و عدم توجه به آنچه مایه اندوه، غم و سستی باشد مشهود است. آنچه روشن و آشکار است، شادی جویی، روح افزایی، خردگرایی، دانش دوستی، رامش جویی و به خوشبختی اندیشیدن در شعرهای رودکی موج می زند. در حقیقت، او در اشعار خویش هم به زهد و اخلاق توجه داشت و هم زندگی، زیبایی و خوشیهای آن را غنیمت می شمرد، با این وجود باید گفت نوعی تفکر خیامی نیز در بعضی از اشعار او نمود دارد و در پاره ای از سروده هایش همچون بیشتر رباعیهای خیام و اشعار شهید بلخی اندیشه ها و پندهایی آمیخته به بدبینی و یاس دیده می شود.

شاد زی با سیه چشمان شاد

که جهان نیست جز فسانه و باد

ز آمده شادمان ببايد بود

وز گذشته نکرد بايد ياد

من و آن جعدموی غالیه بوی

من و آن ماهروی حورنژاد

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد

شوربخت آنکه نخورد و نداد

باد و ابر است این جهان فسوس

باده پیش آر هرچه باداباد

رودکی را که ظاهراً به مذهب اسماعیلی گرایش داشت نویسندگان و شاعران نامداری همچون فردوسی، ناصرخسرو، دقیقی، عنصری، فرخی، شهید بلخی، عوفی و نظامی عروضی، ستوده و مورد تقدیر قرار داده اند. عنصری بلخی که خود از نامدارترین شاعران روزگار غزنوی است رودکی را چنین ستوده است:

غزل رودکی وار نیکو بود

غزلهای من رودکی وار نیست

اگرچه بیچم به باریک و هم

بدین پرده اندر مرا راه نیست

در مورد توان سخنوری و قدرت شاعری رودکی که نماینده کامل شعر دوره سامانی و غزنوی است و شاید بتوان از او همراه با فردوسی به عنوان بزرگترین سراینندگان شعر به سبک خراسانی نام برد در منابع ادبی، تاریخی روایت های فراوانی می توان دید که جریان سرایش شعر مشهور، بوی جوی مولیان، خارج از درستی یا نادرستی آن شهرت بسیار دارد، بایسته و شایسته یادکرده است بر پایه آنچه نظامی عروضی سمرقندی در کتاب، چهارمقاله، آورده است.

رباعی های رودکی



نخستین بار در شعرهای رودکی پیدا شد و در همین شعرهای باقی مانده، سی و پنج وزن گوناگون دیده می شود. این شعرها دارای گشادگی زبان و توانایی بیان است. زبان او، گاه از سادگی و روانی به زبان گفتار می ماند. جمله های کوتاه، فعلهای ساده، تکرار فعلها و برخی از اجزای جمله مانند زبان محاوره در شعر او پیداست. وجه غالب صور خیال در شعر او، تشبیه است.

بر عشق توام، نه صبر پیداست، نه دل
بی روی توام، نه عقل بر جاست، نه دل
این غم، که مراست کوه قافست، نه غم
این دل، که تراست، سنگ خراست، نه دل .



بیشتر محققان، پژوهشگران و حتی شاعران، ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی را استاد شاعران، استادسمرقند، استاد سخن، شاعر زهد و پند، غزل پرداز، سَر شاعران، تالی قرآن خوانده اند.

استاد شاعران:

از رودکی شنیدم استاد شاعران

کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی (معروفی بلخی)

رودکی استاد شاعران جهان بود

صد و یک از ایشان تویی کسای پر گسست (کسای مروزی)

استاد (سمرقند):

زیبا بود ار مرو به بنازد به کسای

چونان که جهان جمله به استاد سمرقند (عمار مروزی)

استاد سخن:

تا خدمت او خواندی و گفتی ز شرف کو

استاد سخن رودکی و راوی او مج (محمد فخری اصفهانی)

شاعر زهد و پند:

اشعار زهد و پند بسی گفته است

آن تیره چشم شاعر روشن بین (ناصر خسرو)

غزل پرداز:

غزل رودکی وار نیکو بود

غزل‌های من رودکی وار نیست (عنصری)

سر شاعران:

گر سری یابد به عالم کس به نیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران باشد سَدَری (رشیدی سمرقندی)

تالی قرآن:

به سخن ماند شعر شعرا

رودکی را سخنش تلو نبی است (شهید بلخی)

همچنین پدر شعر پارسی، پدر غزل پارسی، سلطان شاعران و ... نیز گفته‌اند.

با این که رودکی را بنیان گزار غزل پارسی و کامل کننده این گونه شعر دانسته‌اند اما او در سایر

انواع شعر مثل قصیده، قطعه، مثنوی، دوبیتی و رباعی نیز مهارت داشته است. متأسفانه بیشتر اشعار

رودکی که به قول رشیدی سمرقندی یک میلیون و سیصد هزار بیت بوده است از بین رفته اندکی

از آن باقی مانده است.

با توجه به کثرت ابیات رودکی که کسانی مثل رشیدی سمرقندی تعداد آن را یک میلیون و سیصد هزار بیت بر شمرده‌اند شعر او را بر شمرده سیزده ره صد هزار (رشیدی سمرقندی) بعید به نظر می‌رسد که تعداد کل رباعی‌های او همین مقدار باشد. می‌توان حدس زد که از این یک میلیون و سیصد هزار بیت رودکی، تعداد رباعی‌های او از پنجمصد هزار هم افزون بوده است. پیش از آن که به رباعی‌ها و بررسی آنها پرداخته شود و به نمونه‌های رباعی‌های رودکی توجه گردد. رباعی خاص هیچ زمان و مکانی نیست و در آن مدیحه سرایی و تملق‌گویی را راهی نباشد و اگر به ندرت دیده‌ایم و شنیده‌ایم که به مدح آلوده شده چونان که رباعی امیر معزی در فرو افتادن سلطان سنجر از اسب:

شاهای ادبی کن فلک بدخو را...

فرید کاتب در شکست سلطان سنجر:

شاهای زسنان تو جهانی شده راست...

رشید و طواط در جنگ اتسز خوارزمشاه با سلطان سنجر سلجوقی:

گر دشمنت ای شاه بود رستم گرد...

و باز رشید و طواط در مرگ سلطان سنجر:

شاهای فلک از سیاستت می‌ترسید...

ارزقی هروی در ترد باختن طغانشاه سلجوقی:

گر شاه دو شش خواست دو یک زخم افتاد...

مهستی گنجوی در بیان باریدن برف و خبر دادن به سنجر:

شاهای فلکت اسب سعادت زین کرد...

مدح که به ندرت در قالب رباعی نشسته مخصوص دوره‌ای خاص از تاریخ بوده است در عین حال در همین رباعی‌های وصفی و مدحیه نیز رگه‌هایی از پند و اندرز دیده می‌شود چنان که نورالدین منشی در مذمت میخوارگی جلال‌الدین خوارزمشاه گفته است:

شاهای ز می‌گران چه بر خواهد خاست

و زمستی بیکران چه بر خواهد خاست

شه مست و جهان خراب و دشمن در پیش

پیدا است کز این میان چه بر خواهد خاست.

رباعی اگر چه بیشتر زبان حکمت است که به منطق نزدیک است و در پیچ و تاب‌ها و جزر و مدهای منطق ریاضی، خوش فریادی نهفته دارد اما با تمام کوچکی اندام، بلند بانگ است در نهان، آتش است که می‌سوزاند، چشمه‌ای است که فیاض است و رودخانه‌ای است که خروشان است. گفته‌اند رباعی پایان کار شاعری است و شاعر با سرودن رباعی به پایان عمر شاعری خود رسیده است اما چنین

نیست زیرا شعر پایانی ندارد که پایان نامه داشته باشد. شعر جریان مداوم و پایان ناپذیر اندیشه و تخیل است که با مرگ شاعر پایان نمی‌پذیرد و زوال نمی‌گیرد مگر آن که بداند گونه سست باشد که پیش از مرگ سراینده‌اش بمیرد. رباعی کلام آخر شعر نیست اما کلام آخر فریاد است هم در مجلس بزم و هم بر سردار. اگر غیر از این باشد جز حرف‌های درون تهی و بی‌مقدار نخواهد بود.

رباعی از متفرعات بحر هزج است که دارای دو شجره می‌باشد، شجره «اخرب» که با مفعول شروع می‌شود و شجره «اخرم» که با مفعولن آغاز می‌گردد و بر روی هم وزن آن لاحول و لاقوه‌الا بالله می‌باشد.

همچنان سی و چهار رباعی و شش نیمه رباعی از رودکی موجود است. با توجه به کثرت تعداد ابیات رودکی که کسانی مثل رشیدی سمرقندی گزارش کرده‌اند و ابیات او را سیزده ره صد هزار بر شمرده‌اند.

شعر او را بر شمرده سیزده ره صد هزار (رشیدی سمرقندی)

بعید به نظر می‌رسد که تعداد کل رباعی او همین تعداد محدود باشد. می‌توان حدس زد که از این یک میلیون و سیصد هزار بیت رودکی، تعداد رباعی‌های او از پنجمصد و هزار هم افزون باشد و امروز از تعداد هزار و چهل و هفت بیت باقی مانده از رودکی سی و چهار رباعی یعنی شصت و هشت بیت آن سهم رباعی باشد.

زبان و موضع رباعی‌ها: به نظر می‌رسد رباعی‌های رودکی بیشتر حاصل رویدادها و سختگیری‌های اواخر عمر او است. رودکی از نزدیکان خاص ابوالفضل بلعمی وزیر بود و در دربار نصر بن احمد ارج و قربی داشت اما زمان که در سال (سه صد و بیست و هشت هـ.ق) از وزارت معزول شد، نزدیکان وی نیز مورد اذیت و آزاد قرار گرفتند. از آن زمان رودکی نیز در این سال یعنی سه سال قبل از مرگش از دربار رانده شد و به قولی در همین زمان یعنی در اواخر عمر به چشمش میل کشیدند و او را نعمت چشم محروم نمودند پس طبیعی به نظر می‌رسد که رباعی‌های پرخاشگرانه او انعکاس و بازتاب همین سختگیری‌های سه سال آخر عمر وی می‌باشند که قسمتی از آن را در قصیده «دندانیه» نیز بیان کرده است. شمس قیصر رازی در المعجم معتقد است که مبتکر رباعی رودکی بوده و شرح مفصلی نیز در این موضوع اظهار داشته است. به هر حال می‌توانم گفت که رباعی‌های رودکی بیشتر نتیجه دردهای درون وی و حوادث خونبار عصر او می‌باشند ضمن این که گاهی در رباعی‌ها رگه‌هایی از تغزل نیز یافت می‌شود.



جز حادثه هرگز طلبم کس نکند
یک پرسش گرم جز تبم کس نکند
و ر جان به لب آیدم بجز مردم چشم
یک جرعه آب بر لبم کس نکند.



در منزل غم فکنده مفرش ماییم
وز آب دو چشم دل بر آتش ماییم
عالم چو ستم کند ستمکش ماییم
دست خوش روزگار ناخوش ماییم.



گر بر سر نفس خو امیری، مردی
بر خرد و کلان خرده نگیری، مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده‌ای بگیری، مردی.



لازم است گفته شود که بیشتر رباعی‌های رودکی بیانگر و نشان دهنده اوضاع اجتماعی عصر او به ویژه در فاصله سال‌های سه صدویست و شش تا سه صدویست و نو که سال مرگ او است می‌باشند.



در رهگذر باد چراغی که تو راست
ترسم که بمیرد از فراغی که تو راست
بوی جگر سوخته عالم بگرفت
گر نشنیدی زهی دماغی که تو راست.



در جستن آن نگار پر کینه و جنگ
گشتم سراپای جهان با دل تنگ
شد دست زکار و ماند پای از رفتار
آن بس که به سر زدیم و این بس که به سنگ.



اما تشبیه و استعاره در رباعی‌های تغزلی رودکی به اوج رسیده است:



رویت دریای حسن و لعلت مرجان
زلفت عنبر، صدف دهن، دُر دندان
ابرو کشتی و چین پیشانی موج
گرداب بلا غبغب و چشمت توفان .



ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو
رنگ از پی رخ ربوده بو از پی مو
گل رنگ شود و چون روی شویی همه جو
مشکین گردد چو مو فشانی همه کو.



تعدادی از رباعی‌های رودکی
با آن که دلم از غم هجرت خون است
شادی به غم توام زغم افزون است
اندیشه کنم هر شب و گویم یارب
هجراتش چنین است وصالش چون است.



بی‌روی تو خورشید جهان سوز مباد
هم بی‌تو چراغ عالم افروز مباد
با وصل تو کس چون من بد آموز مباد
روزی که تو را نبینم آن روز مباد.



آمد بر من که؟ یار کی؟ وقت سحر
ترسنده زکی؟ ز خصم، خصمش که؟ پدر
دادمش دو بوسه بر کجا؟ بر لب تر
لب بد نه چه بد؟ عقیق، چو بد؟ چو شکر.



بی‌عشق توام نه صبر پیداست نه دل
بی‌روی توام نه عقل بر جاست نه دل
این غم که مراست کوه قاف است نه غم
این دل که تو راست سنگ خاراست نه دل.



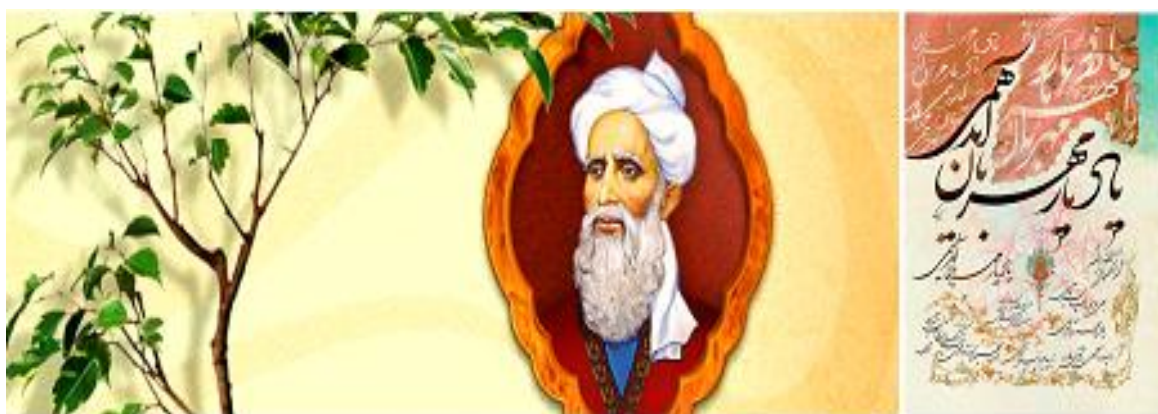
چون کار دلم زلف او مانده گره
بر هر رگ جان صد آرزو مانده گره
امید زگریه بود افسوس افسوس
کان هم شب وصل در گلو مانده گره .



از کعبه کلیسیا نشینم کردی
آخر در کفر بی‌قرینم کردی
بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست
ای عشق چه بیگانه ز دینم کردی.



موسیقی و دربار



رودکی از روزگار جوانی آوازی خوش داشت، در موسیقی و نوازندگی چیره دست و پر آوازه بود. وی نزد ابوالعنک بختیاری موسیقی آموخت و همواره مورد ستایش او بود، آن چنان که استاد در روزگار کهنسالی چنگ خود را به رودکی بخشید. رودکی در همان دوره شعر نیز می‌سرود. شعر و موسیقی در سده های چهارم و پنجم همچون روزگار پیش از اسلام به هم پیوسته بودند و شعر به همراه موسیقی خوانده می‌شد. شاعران بزرگ آنانی بودند که موسیقی نیز می‌دانستند.

غزل رودکی وار، نیکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست
اگر چه بیچم به باریک و هم
بدین پرده اندر مرا راه نیست - عنصری.



از آن جا که غزل بهینه کالبد در شعر شوریدگی ست همواره با موسیقی آمیخته و در پیوند بوده است این آمیختگی تا بدان جاست که گونه ای از موسیقی را که با سرایندگی و آواز همراه است نمی توان از غزل بازگسیخت این گونه از موسیقی برای سرودن غزل به آواز ساخته و نواخته می شود پیوند تنگ در میانه ی غزل و خنیاگری آن چنان است که می توان انگاشت در زبان و ادب کهن دری غزل، شعری را می گفته اند که به آواز خوانده می شده است که غزل را به آواز می سروده است. سخنوران غزل را از آن روی می. سروده اند که به آواز خوش خوانده شود.

رودکی شاعر دربار بخارا بود که در آن روزگاران وحتا قرنهای بعد نیز دربار شاهان یگانه مرکز پرورش دانش و هنر بشمار می آمد. جویندگان شعر، کتاب دوستان، نویسندگان و اندیشمندان، دوستداران موسیقی و کسانی که به فرهنگ و هنر عشق می ورزیدند و می توانستند از صاحبان ذوق و استعداد حمایت کنند بدربار شاهان وابسته بودند.

هر جا ادیبی، حکیمی، ویا موسیقی دان بود بدربار امیر می آمدوهرکس هنری داشت که می خواست آنرا بدوستداران هنر عرضه کند راه این درگاه را پیش میگرفت. در این روزگار دربار نصر بن احمد امیر سامانی روز بازار شعر وادب بود. پادشاه جوان به شعر و موسیقی نیز مثل رزم وجهانداری علاقه داشت.

دوره سی ساله سلطنت او روزگار رونق وشکوه فرامانروای سامانیان بشمار می آمدو داستانهایی بسیار از دادگری و دانش پروری وی در تاریخها آورده اند این دعوی راتأییدی کند. رودکی که با این پادشاه جوان پیوسته بود در دربار او عزت ونفوذی داشت. از این رونام آوران ماوراءالنهر و خاندانهایی چون بلعمیان، عد نانیان، جیهانیان، و مصعبیان نیز بیش و کم باوی به حرمت می زیستند و شاعر در سایه تربیت شاه و درباریان وی ثروت و مکنت افسانه واراندوخت واز توانگران بخارا گشت .

رودکی در دربار سامانیان نفوذ فراوانی داشت و از حشمت و جاه قابل توجهی برخوردار بود. جاذبه های شهر بخارا و زیبایی های طبیعت و مجالس انس و الفت آنقدر برای مردم روزگار رودکی عزیز و جذاب بوده که گفته اند، امیر نصر سامانی از بخارا به هرات که در آن موقع شهر مهمی بود مسافرت میکند و دلبسته هوا و طبیعت آنجا میگردد و بطوریکه بازگشت به بخارا را فصل به فصل عقب می اندازد و مدت چهار سال او و ملازمانش در هرات باقی می مانند.

لشکریان و همراهان امیر که برای بخارا و خانواده هایشان دلتنگ شده بودند، به رودکی که در آن زمان در نزد امیر عزیز بود روی آورده و از او می خواهند از هنر و موسیقی خود استفاده کندو شاه را به بازگشت ترغیب نماید و برای او پاداش هم در نظر میگیرند.

رودکی که میدانست در آن هوای لطیف و طبیعت زیبا، کلام ساده بر امیر کارگر نیست و باید چیز بسراید و بنوازد که امیر را منقلب کند، وی شعری زیبا سرود و هنگامی که امیر نصر صبوحی کرده

بود، چنگ بر گرفت و آن تصنیف زیبا را با آهنگی جانگداز خواند. امیر چنان تحت تاثیر قرار گرفت که بدون آن که کفش خود را در پای کند، سوار بر اسب شد و مستقیم به سوی بخارا تاخت:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی های

زیرپایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنگ ما را تا میان آید همی

ای بخارا، شاد باش و دیر زی

میر زی تو شادمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سروسوی بوستان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی.

نوای خوش آهنگ بربط، صدای دلنواز و سخن موزون رودکی چنان در امیر خوش قریحه سامانی تاثیر نهاد که حتی معطل پوشیدن کفش نشد و بی موزه پا در رکاب اسب نهاد و شتابان رهسپار بخارا شد.

ارزشمندترین کار این شاعر و چکامه سرای نامدار به نظم درآوردن کتاب مشهور، کلیله و دمنه، بوده است. آنچه از جستجو و کاوش در منابع ادبی، حکمی و تاریخی برمی آید آن است که منظوم ساختن کلیله و دمنه چنان سترگ بود و آن چنان هنرمندانه انجام گرفت که مورد عنایت شمار افزونی از نامداران عرصه ادب واقع شد و آنان در آثار خویش به کرات بدین موضوع اشاره نمودند.

شوربختانه، امروز از این اثر گرانسنگ و ارزنده رودکی که به باور حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده جاودانه شاهنامه، آن را به هنگام نابینایی سرود به جز پاره ای ابیات پراکنده چیزی در دست نیست.

رودکی - که بعد ها ابو عبدالله نیز خوانده شد، گویند هشت ساله بود که بشاعری پرداخت. گذشته از آن آوازی خوش نیز داشت و همین موهبت او را با خنیا گران و رامشگران نام آور آشنا کرد. چنانکه بختیارنامی که استاد موسیقی بودوی را بشاگردی گزید و بربط در آموخت. وقتی جعفر به بخارا رفت بدرگاه پادشاهان آل سامان پیوست. آنجا بدستاویز هنرهای خویش نفوذ و حرمت بسیار یافت. نصر بن احمد پادشاه بخارا شیفته ذوق و هنر و قریحه او شد و از بس به او صله داد توانگرش کرد. شاعر نیز هنر خویش را در خدمت او گماشت. شعر می گفت، چنگ می نواخت و مجلس پادشاه را در ذوق

ولدت غرق می کرد. در این مجالس که نام آوران و بزرگان ماوراءالنهر حاضر بودند شعر او و آهنگ او شور و لطفی بی مانند داشت و به سبب همین نکته بود که بلعمی او را در همه ء عرب و عجم بی نظیر میشمرد. رودکی در شاعری قدرت و مهارتی کم مانند داشت: خاصه در توصیف احوال و تجسم منازل بس چیره دست بود.

تشبیهات و توصیفات او در نهایت لطف و دقت بود. هیچ کس به خوبی او شراب را به عقیق گذاخته و دندان را به ستاره سحری و قطره باران مانند نکرده بود. و از این گونه تشبیهات لطیف درخشان در شعر او بسیار می توان یافت.

زبان پارسی در عصر رودکی



مهمترین کار رودکی به نظم در آوردن کلیله و دمنه است، متأسفانه این اثر گرانبها مانند سایر آثار و مثنویهای رودکی گم شده است و از آن جز ابیاتی پراکنده در دست نیست. از ادبیات پراکنده ای که از منظومه کلیله و دمنه و سایر مثنویهای رودکی باقی مانده است می توان فهمید که صاحبقران ملک سخن لقبی برارنده او بوده است. در شعر او قوه تخیل، قدرت بیان، استحکام و انسجام کلام همه با هم جمع است و به همین دلیل در دربار سامانیان، قدر و مرتبه ای داشت که شاعران بعد از او همیشه آرزوی روزگار او را داشتند.

دل خسته و بسته‌ی مسلسل مویبست

خون گشته و کشته‌ی بت هندویبست

سودی ندهد نصیحت، ای واعظ

ای خانه خراب طرفه یک پهلویبست.



قرن چهارم را باید یکی از بهترین دوره‌های ادبی زبان پارسی دانست. در نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی در همان اوان که شعر عروضی پارسی نخستین مراحل حیات خود را میپیمود و چون کودکی نوخاسته افتان و خیزان پیش میرفت یکی از نوابغ بزرگ ادب پارسی یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی ولادت یافت و تمام قسمت اول حیات خود را در این قرن گذراند و تربیت شد تا آنجا که شاعری فحل گردید و چون به آغاز قرن چهارم رسید مرتبتی یافت که بقول ابوالفضل بلعمی او را در عرب و عجم نظیری نبود.

بیست و نه سال اول قرن چهارم دوره استحصال رودکی از زحماتی بود که در آغاز حیات خود یعنی اواخر قرن سوم کشیده بود. رودکی شعر پارسی را از حالت ابتدائی و ساده خود بیرون آورد، در انواع مضامین و اقسام مختلف شعر از قبیل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و ترانه وارد شد و از همه آنها پیروز بیرون آمد.

رودکی سخنی شیرین، کلامی لطیف و طبیعی و خالی از هرگونه اشکال دارد و اگر از کهنگی زبان و لهجه او که نسبت بما امری طبیعی و نتیجه گذشت قرن ها است، بگذریم باید سخن او را بهمان اندازه ساده و سهل بدانیم که سخن فردوسی و سعدی را. بهر حال رودکی پدر شعر پارسی است و در این امر خلاقی نتوان کرد و از همین جاست که شاعران بعد از وی او را «استاد شاعران» و «سلطان شاعران» لقب داده‌اند.

در همان سال که ستاره نبوغ رودکی از افق آسمان ادب پارسی افول میکرد درخشانترین ستاره شعر و هنر یعنی فردوسی پای در مطلع حیات نهاد (سه صدویست و نو هجری) و با آغاز دوره شاعری این

آزاد مرد شعر پارسی بکمال رسید: تهنیت باید که در ملك سخن گر شکوفه فوت شد نو بر بزاد!
از خصائص شعر پارسی قرن چهارم: فصاحت، سادگی، مضامین تازه و بکر، توجه بطبیعی بودن تشبیهات، توصیفات طبیعی منطبق بر عالم خارج، سعی در جستن مطالب تازه و بدیع و متنوع، عدم استعمال اصطلاحات علمی در شعر، خالی بودن شعر از کلمات مشکل عربی و حتی کم بودن لغات عربی، حفظ بسیاری از لغات کهنه دری، کوتاه بودن اوزان و بحور شعر است. کمترین آشنایی با لهجه کهنه قرن چهارم خواننده را در فهم زیبایی و فصاحت معجزه‌آسای اشعار آن عهد یآوری خواهد کرد.

بزرگترین نماینده شعر این دوره بی‌خلاف فردوسی و ابیات او بی‌تردید بهترین نشانه فصاحت زبان پارسی است تا بجایی که قرن چهارم تنها با داشتن شاهنامه می‌تواند بر زبان پارسی حکومت کند و منشاء هر گونه اصلاحی در این زبان و دور داشتن آن از افراطها و تفریطهای متأخران گردد. در شعر پارسی قرن چهارم بندرت و بزحمت میتوان اثر یأس و نومیدی یافت. شعر این دوره پر است از نشاط روح و غرور ملی و اندیشه حساسی و حماسی و خوشبینی و آزادنشی، و از اینرو باید آنرا آئینه تمام نمای روح و اندیشه واقعی پارسی دانست یعنی اندیشه و روحی که هنوز چنانکه باید مقهور عوامل غیرپارسی نشده و استوار بر جای مانده بود.

منابع: چهره های ماندگار، سرزمین جاوید، نصیر. پارسیفا و پژوهشهای نویسنده در نشریه های مختلف.

۲۰۱۰ / ۹ / ۲۳

www.esalat.org